



اکرم یاری،  
مبارز اندیشه و عمل

سازمان انقلابی افغانستان

تو ای تناور جاوید  
نگاه نافذ تو ساطعانه کوه ربود  
و دشت بر خلجان تو مژه ای بریست  
هنوز دست تو بر داس ها جاریست  
هنوز رسم تو  
هیكل تراش تیغ و شعار  
هنوز نام تو اندر ستاره ها ساریست  
به یادواره ی تو  
رود گفته می خشکد  
و اشک، از ضمیر تاولیان واژه می شوید  
و آب، در ته ی آن «یک هزار گلدانی»  
به رهروی که چه سالوس  
به جای تاول و خون  
غنچه غنچه می بوید  
به چهر زرد او نفرین خفته می روید  
بین که دست من و قبه ی دلت همراز  
به پای نام تو، اینک  
زبان شعر من  
چونان، شراره ها جاریست

### اکرم یاری، مبارز اندیشه و عمل

تاریخ جهان، انقلابیون بی شماری به خود دیده که با رزمیدن در برابر دژ استبداد سر به پای سدر اندیشه نهاده و بر بلندای تاریخ جاودانه گشته اند. قامت بلند مبارزان، نویسندگان، هنرمندان، شاعران و پیشوایان آزادیخواهی که هر یک بر کاروان تپنده ی زمان بیرق برافراشته اند، دریای بیکران خلق ها را چنان هدایت نموده که یا با ساحل گذاشته یا چون بخشی از دریا در دل توفان آرمیده اند. سپارتاکوس، حلاج، بولیوار، ژاندارک، ویکتورخارا، محمودی، غبار، بابک، لویزمیشل، عبدالرحمان کبریت (بلشویک)، ناظم حکمت، برشت، زویا، ملالی میوندی و دیگران از آنانی بوده اند که با شمشیر، قلم و زبان در راه آزادی انسان رزمیده اند.

بعد از تدوین علم مارکسیزم که مبارزه رنگ خونین طبقاتی به خود گرفت، رهبران و پیشوایانی چون مارکس، انگلس، لنین، ستالین، مائو، هوشی مین، روزا لوکزامبورک، جیاب، چوین لای، چه گوارا و صدها قهرمان دیگر کمونیست پا به عرصه ی پیکار نهادند و بنیاد سرمایه را به لرزه درآوردند. این رهبران با این که خود را قطره ای از دریای بیکران توده ها می دانستند و در پیشاپیش همه دار و ساطور را پذیرا می گشتند، لایذ نقش شان نسبت به قطره های دیگر متباز و ارزنده تر بوده است. به این خاطر این حکم فلسفه ی مارکسیزم را که نقش رهبران در پیشرفت انقلاب «شرط» و فقط بر کُند یا تند نمودن حرکت پدیده ها اثرگذار است و نقش توده ها «اساس» حرکت می باشد، در پراتیک به اثبات رساندند. پیشوایان کبیر این اندیشه با این که از یاد نبردند که سکاندار اند، با پیروی اصل فوق این را هم فراموش نکردند که به جای همه نباید بیاندیشند و این دریای شناور توده هاست که برای پیشتازی، آنان را آفریده است. این رهبران اصل ارزنده ی «آموختن و آموختاندن» را سرمشق زندگی قرار داده و به آنچه علم مارکسیزم حکم نموده، عمل کرده اند.

اما فردگرایی مسلط تشکیلاتی در عده ای از احزاب کمونیستی که با درد و دریغ «رهبر تا زنده است، رهبر است»، دگماتیسم و پیروی میمون وار را بر احزاب و سازمان های کمونیستی چنان حاکم ساخت که میدان را بر دیگرانی که منطقاً با توان و انرژی تازه قادر به پر کردن جای رهبران انرژی باخته تنگ نموده، ضربات مهلک به جنبش کبیر مارکسیستی وارد نمودند. این انحراف را می توان در کنار علل دیگر یکی از عوامل مهم احیای سرمایه داری در بسیاری این کشورها دانست.

بدینگونه ارزیابی کار و چگونگی برخورد تشکیلاتی رهبران جنبش کمونیستی یکی از اصول اساسی مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بوده که اگر در برابر آنان با برخورد لیبرالیستی گذشت صورت بگیرد، خداگونه پرستش شوند و تا زنده اند، رهبر و پیشوا بمانند، از اشتباهات جبران ناپذیر است که کمونیست های تن دهنده به این خیانت اول از همه باید خود را نفرین کنند (سازمان انقلابی افغانستان تصمیم دارد که در یکی از شماره های «به پیش» جمع بندی مسوطی از تحولات اخیر و احیای سرمایه داری در کشورهای مدعی سوسیالیزم به عمل آورد) و بعد رهبران این چینی را باید در دریای مبارزه ی ایدئولوژیک (انتقاد و انتقاد از خود) غرق کنند، به کیش شخصیت سازی ساطور حواله گردد.

اما نام جنبش انقلابی کشور ما که نزدیک به نیم قرن سابقه دارد، با نام رفیق اکرم یاری، بنیانگذار این جنبش گره خورده است. فراز و فرودهای جنبش شعله ی جاوید با کار این سکاندار و یاران مبارز او در دهه ی شصت میلادی پیوند ناگسستنی دارد. ما با این یادواره، یاد این انقلابی بزرگ کشور خود را در حالی رقم می زنیم که افغانستان در زیر چکمه های متجاوزان امریکایی خرد و خمیر شده، عده ای از پیروان جنبش بزرگ شعله ی جاوید با پشت کردن به ایدئولوژی شان نه تنها از تانک های استعمار با گل استقبال می کنند، که آن را ورود «بزرگ ترین و پایدارترین دموکراسی جهان» به افغانستان و «فرصت طلایی» برای افغان ها می نامند و تلاش می ورزند تا راه قانونی این تجاوز و اشغال را برای ابد در افغانستان هموار سازند.

سازمان انقلابی افغانستان باور دارد که نوشتن این سطور در چنین روزگاری که چپ نمایان با شیدای های خاصی خود را به پول و مدال سرمایه می رسانند، خدمتی هر چند کوچک در دفاع از مارکسیزم و زنده نگه داشتن یاد پیشوایانی چون رفیق اکرم یاری بوده، دفاع از کمونیسم و لگد کوبیدن بر پوزه ی خاینان و مرتدان به علم رهایی زحمتکشان می باشد.

رفیق اکرم یاری در سال 1318 در ولسوالی جاغوری ولایت غزنی دیده به دنیا گشود. چون پدرش رییس عبدالله خان و مامایش نادر علی خان از متنفذان جاغوری بودند، خاندان شاهی او و برادرش صادق یاری را به کابل انتقال داد و در جمع جوانانی که از فرزندان فیودالان در ارگ گردآوری می شدند، قرار گرفت تا از یک سو جهت تحکیم پایه های رژیم در آینده به پرورش طبقاتی و اشرافی آنان پرداخته شود و از سوی گروگان دربار باشند تا پدران شان هیچگاهی در برابر رژیم، هوای مخالفت در سر نپوراندند. این رسم از زمان های دور در دربار امیران کابل مروج بود که در دوران امیر حبیب الله گسترده تر گشت و از درون آنان مشروطه خواهان دلاور سر برآوردند و به این شاه زنباره و دشمن زحمتکشان افغانستان «نمک حرامی» کردند. اما آنان قبل از آن که تاج و تخت امیر را در دریایی از خون و خاکستر غرق کنند و گلوله ای را بر بناگوش او بخوابانند، حلقه های دار و دهانه های توپ را بوسیدند. در کنار این سیاست دربار که عامل اصلی انتقال اکرم و صادق به دربار بود، گفته می شود که یکی از برادران اینان به اشاره ی یکی از شهزادگان محمدزایی در خارج از کشور به قتل رسید و به خاطری که خاندان از انتقام رییس عبدالله و نادر علی خان در امان بماند، اکرم و صادق را کابل بردند.

رفیق یاری، دوره ی ابتداییه مکتب را در جاغوری خواند و بعد از انتقال به کابل شامل لیسه ی حبیبیه شد و با فراغت از فاکولته ساینس پوهنتون کابل به شغل معلمی رو آورد و در لیسه های خوشحال خان، غازی و حبیبیه معلمی کرد که شاگردانش تا حال مجذوب لیاقت و سختکوشی او می باشند.

رفیق یاری قبل از آن که مجذوب «جلال» و «ابهت» دربار گردد و به بقای طبقه ی بابا و مامایش ببیندیشد، در درون ارگ که دسترسی به نشرات در آنجا نسبتاً آسان بود، با علم انقلاب آشنایی پیدا کرد و به زودی در صدد آن درآمد تا این «شکوه» را که از خون مردم سیراب می گشت، برافکند و بر ویرانه های آن قدرت زحمتکشان و بالاخره جامعه ای عاری از طبقات را آباد سازد و با این عزم، قسم خورد تا به طبقه ی پدر و مامایش «نمک حرامی» کند. او این بار نه به مشروطیت اندیشید و نه با هیچ شرطی خواستار ادامه ی استبداد خونریز فیودالی گشت. وی شیپور نابودی این طبقه را از پشت برج و باروی ارگ نواخت و راه علاج را در درون کتاب های سرخ مائو و رهبران دیگر پرولتاریا پیدا کرد و به دیگران نیز آموخت که چگونه و در چه راهی قدم بگذارند و چطور آن را به فرجام برسانند.

رفیق اکرم یاری با وجود حاکمیت پولیسی آن زمان و مشکلاتی که از نظر دستیابی به منابع مطالعاتی داشت، دست به تحقیق و مطالعه ی گسترده در جامعه ی طبقاتی افغانستان زد و موازی با آن علم مارکسیزم را آموخت و به زودی به این نتیجه رسید که برای

رهایی خلق های دربند افغانستان جز پیروی از «م. ل. ا» و سرمشق قرار دادن آن با تکیه بر طبقات ستمکش و نابودی ستمگران راه دیگری وجود ندارد.

رفیق یاری زمانی به این ایدئولوژی دست یافت که ریویزیونیسم معاصر به رهبری یکی از دشمنان طبقه ی کارگر به انقلاب اکتوبر پشت کرده و بساط ریویزیونیسم را تا کابل گسترانده بود. اکثر روشنفکران با تبلیغات ریویزیونیست های خروشچفی در ضدیت با هیئت حاکمه و استبداد حاکم آن زمان به این جریان پیوسته، شعار کذایی برابری این قلاوه بندان را پسندیده بودند، قادر به گردآوری جمعی ازین روشنفکران شده، حزب دموکراتیک به قوی ترین نیروی سیاسی جامعه مبدل شده بود، تا جایی که در انتخابات دوره ی 12 قادر شد که چهار تن از کادرهایش را به پارلمان بفرستد. در آن زمان افکار انقلابی به صورت محدودی در کشور ما راه باز کرده و درک روشنفکران از علم مارکسیسم بسیار ابتدایی بود، لذا وظیفه ی بیرون کشیدن انقلابیون از منجلاب ریویزیونیسم را تاریخ بر عهده ی یاری و یاران او گذاشته بود تا راه واقعی انقلاب و آزادی را با به سر رساندن انقلاب سوسیالیستی در مقابل دیدگان شان سرخ ترسیم نمایند.

رفیق اکرم یاری با فراست و استعداد خاصش از اولین کسانی بود که راه انقلاب از ضد انقلاب را تشخیص داد و به عمق انشعاب جنبش بین المللی کمونیستی بعد از کنگره 22 حزب کمونیست اتحاد شوروی پی برد. او معنای ضد کمونیستی «دو عموم خلق» و «سه مسالمت آمیز» خروشچف را با راه رشد غیر سرمایه داری اش به درستی فهمید و به دیگران نیز فهماند که باید با دریای موج خون و خاکستر از آن فاصله بگیرند.

یاری دانسته بود که «پرولتاریا در مبارزه برای رهایی، ابزاری جز سازمان ندارد»، به این خاطر از نخستین کسانی بود که عده ای از روشنفکران انقلابی را پیرامونش جمع کرد و مترصد فرصت ماند تا با برآمد نیرومند، در مبارزه با دولت فیودالی و ریویزیونیسم خروشچفی راه را بر هر نوع انحراف در درون جنبش تازه کار انقلابی کشور ببندد. تا آن زمان دیگران این جمع را «گروه یاری» نامیدند. به دنبال گروه یاری، گروه های محمودی و دیگران نیز شکل گرفتند. اما یاری از همه پیشنازتر در راه ایجاد سازمانی که راه انقلاب را سرخ تصویر نماید، قدم گذاشت. گروه یاری در جریان مبارزه با ریویزیونیسم و در محراق آن در روز سوم عقرب که پیروان تزه های خروشچفی عربه ی پارلمانتاریزم را سر می دادند، در میان دو راه قهر و تسلیم، اولی را برگزید و به ایجاد «سازمان جوانان مترقی» دست زد و به زودی با نشر شعله ی جاوید و جریان زیر رهبری آن در میان هزاران جوان انقلابی ریشه دواند و به گسترده ترین سازمان انقلابی میهن ما مبدل گشت.

«شعله جاوید» نشریه ی سازمان جوانان مترقی که به ابتکار رفیق اکرم یاری و رهبران دیگر سازمان ایجاد شد، از 15 حمل 1347 تا سرطان همان سال به مدیریت داکتر رحیم محمودی، یازده شماره را زیر عنوان «ناشر اندیشه های دموکراتیک» به چاپ رساند. درین نشریه مسایل بسیاری از جمله ریویزیونیسم معاصر را به عنوان خطرناک ترین دشمن مارکسیسم به ارزیابی گرفت، پارلمانتاریزم و انتخابات پوسیده ی شاهی را بی نقاب ساخت و از منافع زحمتکشان بی تزلزل دفاع نمود. شعله جاوید علاوه بر مسایل اقتصاد مارکسیستی، طبقات و جامعه طبقاتی را نیز به بحث گذاشت و در پرتو مارکسیسم آن ها را روشن ساخت. بسیاری متفق اند که اکثر این نوشته ها به قلم رفیق یاری نوشته می شد و نشان می داد که او زبده ترین و اندیشمند ترین فرد در رهبری سازمان می باشد و دیگران او را قبول داشتند. وی که نمی خواست به عنوان پیشوای این جنبش در مبارزات علنی آن روزگار تبارز داشته باشد، حتی نامش را در پای مقالاتی که می نوشت نمی آورد و با دیگران نیز در نوشته های شان کمک می کرد و به اینگونه ثابت می ساخت که رهبر خردمند و عاری از شخصیت پرستی های خرده بورژایی است، گرایشی که در میان روشنفکران شرقی سخت جاذبه دارد. او تا آخر در پشت سازمان جوانان مترقی بی سر و صدا نشست، طرح و مشوره داد، نوشت و به دیگران رسم مبارزه و آگاهی مارکسیستی را نشان داد و از شهرت طلبی به شدت پرهیز می کرد.

رفیق یاری که تصمیم خیانت به طبقه ی پدرش را گرفته بود، به مجردی که صلاحیت بخشی از زمین های پدر ملاکش را به دست آورد، به جاغوری رفت و قسمتی از میراث پدر را میان دهقانان جاغوری تقسیم نمود، کاری که احساسات راستین طبقاتی اش را نسبت به این طبقه نشان می داد. یاری برای این که نشان دهد که با طبقه ی پدرش کاملاً وداع کرده و عاشق زحمتکشان است، با دختر یکی از دهاقین پدر که کمرش زیر بار بهره ی مالکانه خم شده بود، ازدواج کرد و پرشورترین احساس طبقاتی اش را به اثبات رساند. گر چه یاری با این کار در دل دهقانان راه باز کرد و به ماندگارترین احساس طبقاتی دست یافت که تا حال در قلب دهقانان

جاغوری جا دارد و نام او بر زبان همه جاریست، اما او قبل از آن که به ریفورم های زودگذر دست می زد و چنین احساسی را بروز می داد، بهتر بود با پول فروش این زمین کارهای سازمانش را سر و سامان می داد و با این کار قادر می شد سازمان جوانان مترقی را تقویت نماید و راه پیروزی کامل نه تنها چند دهقان، که تمام دهقانان، کارگران و متحدان زحمتکش دیگر شان را جهت پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین هموار می ساخت. اما با آنهم در آن زمان این اقدام عمیقاً بر کار و پیکار مبارزاتی اش اثرگذار شد.

رفیق یاری به زحمتکشان افغانستان و به بازوان ستبر آنان جهت سرنگونی کاخ فیودالیزم باور کامل داشت و درین راه از گرایش های قومی و ملیتی سخت بیزار بود. وی نه تنها با اشتباه هر کسی برخورد می کرد، که از برخورد با اشتباهات برادرش (صادق یاری) که یکی از رهبران این جنبش بود، نیز طفره نمی رفت و به اینگونه آنانی را در حیات خود بیچاره ساخته که امروز به هر اسم و رسمی، اما زیر دل با گرایش ملیتی و قومی به این انقلابی نگاه می کنند. در شرایط کنونی چنین دفاعی از او نه پیروی و تجلیل از او و ایدئولوژی او می باشد، که جز اهانت به او و افکار انقلابی اش چیز دیگری به حساب نمی آید.

اکرم یاری با خرد و دانش مارکسیستی بالایی که داشت و در آن دوران نسبت به رهبران دیگر سازمان و جریان برانزده تر بود، نسلی از کمونیست های مائوتسه دون اندیشه را پرورش داد و ثابت کرد که بنیانگذار راستین چپ انقلابی افغانستان است. رهبران مجربی چون داکتر فیض احمد، مجید کلکانی و قهرمانانی چون سیدال سخندان، حیدر علی لہیب، عبدالاله رستاخیز، بشیر بهمن، لطیف محمودی، قیوم رهبر، محسن، نادر علی دهاتی، مسجیدی، اخگر، جرئت و صدها انقلابی دیگری که یا زیر ساطور وطنفروشان خلیج پرچی و فاشیست های اخوانی توتہ توتہ شدند یا در میدان های نبرد بر ضد اشغالگران روسی خون شان را به پای درخت رهایی هدیه کردند، همه در مکتب اکرم پرورش یافته و نام این جریان را در قلب فرد فرد توده های وطن ما به عنوان انسان های مقاوم، فدایی و وطنپرست جاودانه ثبت نمودند.

جنبش انقلابی شعله جاوید زمانی به گسترده ترین جریان روشنفکری مبدل گشت که با تجربه ی نو، اندیشه ی و راه نو وارد عرصه ی مبارزاتی کشور شده بود، نمی توانست عاری از اشتباهات باشد، اما با تمام آن اشتباهات، این جریان و در رأس آن رفیق اکرم یاری قادر شد تا راه را برای مبارزات بعدی سازمان های انقلابی باز نماید و با در محراق قرار دادن مبارزه بر ضد ریویزیونیسم، دین خود را به این جنبش ادا نماید.

اکرم یاری گر چه بعد از پاشیدن سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید در 1354 و مریضی مزمن عصبی که همیشه او را آزار می داد، قادر نشد در مبارزات انقلابی نقش برانزده اش را ادامه دهد و بیشتر در منطقه ی آبایی اش که همان ولسوالی جاغوری بود، زندگی می کرد، اما توانسته بود تخم انقلاب را در سرزمین ما چنان بکارد که هیچ باد و بارانی قادر به گزند به آن نباشد و او که سوسیال امپریالیزم و مزدوران آن را به عقب نشینی خفتباری مجبور نموده بود، کودتاچیان وطنفروش هفت ثوری نمی توانستند کینه ی خونینی نسبت به او را در دل های سیاه شان نپروراند و همان بود که چند روز بعد از کودتا، این مزدوران او را از جاغوری دستگیر و به کابل آوردند و حدود یک سال را در زندان سپری کرد، اما در صبحگاه 17 میزان 1358 با برادر و همزمش صادق یاری و یکی از تاوران جنبش شعله ی جاوید عبدالاله رستاخیز تیرباران شد.

رفیق اکرم یاری این پیشوای رزمنده ی شعله ای ها، در زیر ساطور وطنفروشان خلقی - پرچی جان داد و با قطرات خون خود به طلایه داران راستین این جنبش نوشت که اگر راه او، راه مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را چون مردمک چشم پاس ندارند و قاطعانه ادامه ندهند و به هر بهانه لحظه ای با قاتلان او همگامی و همراهی کنند و یا به هر اشاره ای با وطنفروشان و ساطور به دستان خلقی - پرچی «جبهه ملی دموکرات» بسازند، جز خیانت به آرمان و راه او چیزی دیگری نخواهد بود و آنان را نخواهد بخشید.

مرگ بر امپریالیزم!  
در راه سوسیالیزم، به پیش!

سازمان انقلابی افغانستان  
17 میزان 1387



17 میزان 1387